

فصلنامه محیط راهبردی

سال پنجم، شماره ۱۶، پاییز ۱۴۰۰

مقاله پژوهشی، صفحه ۴۳ تا ۶۴

رقابت قدرت‌های بزرگ در منطقه قفقاز جنوبی

احسان جعفری فر^۱ و مهدی خانی^۲

دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۰۴/۲۸

پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۰۶/۳۱

چکیده

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، منطقه آسیای مرکزی و قفقاز با نوعی خلأ قدرت روبه‌رو شد. در این سال‌ها با افزایش بهای نفت و تبلیغات گسترده غربی‌ها با عنوان خزر، خلیج فارس دوم، اهمیت ژئواکونومیک این منطقه مطرح گردید؛ اما وجود رقابت‌های قدرت‌های بزرگ، سبب برانگیختن تحرکات و تحولات پساجنگ سرد در راستای افزایش نفوذ و تأثیرگذاری در این منطقه می‌شود که از سوی غرب می‌توان به مصادیقی نظیر، گسترش ناتو به شرق، استقرار سپر دفاع موشکی آمریکا در شرق اروپا، جنگ بین روسیه و گرجستان در اوستیای جنوبی را اشاره کرد. در مقابل روس‌ها که نظاره‌گر پیشروی آمریکا و ناتو در حیات خلوت و منطقه خارج نزدیک خود بودند، در راستای حفظ منافع ملی و توازن راهبردی خود، در عمل وارد رویارویی با آمریکا و ناتو شدند که برخی از کارشناسان از این رویارویی با عنوان جنگ سرد جدید یاد می‌کنند؛ به‌علاوه اینکه چین نیز برای جلب حمایت سیاسی، مالی و نظامی کشورهای منطقه‌ای برای ایجاد جایگاهی سیاسی-اقتصادی در قفقاز به تکاپو افتاده است. مقاله پیش رو درصدد پاسخ به این سؤال اصلی است که حوزه‌های نفوذ سه قدرت چین، روسیه و آمریکا در منطقه قفقاز کدام‌اند؟ فرض ما در این مقاله این است که رقابت آمریکا و روسیه و چین در منطقه قفقاز در سه حوزه سیاسی و اقتصادی و نظامی به کاهش امنیت در منطقه قفقاز و افزایش تضاد منافع منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای منجر می‌شود که می‌تواند بحران‌های آینده این منطقه را رقم بزند.

کلیدواژه‌ها: قفقاز، نو رئالیسم، رقابت قدرت‌های بزرگ، ناامنی.

۱. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه یاسوج. ایمیل: Ehsan_jafari_far@yahoo.com

۲. کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل.

مقدمه

از مهم‌ترین پیامدهای فروپاشی نظام دوقطبی، اهمیت یافتن منطقه تازه به استقلال‌رسیده و همچنین بروز مشکلات جدی امنیتی و اقتصادی برای این کشورها و منطقه است. پیدایش زمینه‌های مختلف درگیری، مناقشه و جنگ از یک‌سو و شکل‌گیری روندهای جدید رقابت در قالب رقابت‌های اقتصادی، امنیتی و نظامی و سیاسی از سوی قدرت آمریکا و روسیه، وضعیت جدیدی را در فضای پس از جنگ سرد به نمایش گذاشته است. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، منطقه آسیای مرکزی و قفقاز با نوعی خلأ قدرت روبه‌رو شد. در این سال‌ها با افزایش بهای نفت و تبلیغات گسترده غربی‌ها با عنوان «خزر، خلیج فارس دوم» اهمیت ژئواکونومیک این منطقه مطرح گردید (نامی، ۱۳۸۹: ۸۰)؛ اما وجود رقیب دیرینه‌ای چون روسیه برای غرب الزام مهار روسیه و جلوگیری از سلطه آن در قفقاز جنوبی و آسیای مرکزی را برانگیخت؛ بنابراین تحولات و اتفاقاتی که بعد از شوروی رخ داد، بیشتر در جهت مهار روسیه بود که می‌توان به تعدادی از این رخدادها و اتفاق‌ها از جمله گسترش ناتو به شرق، استقرار سپر دفاع موشکی آمریکا در شرق اروپا، جنگ بین روسیه و گرجستان در اوستیای جنوبی اشاره کرد. در مقابل روس‌ها که نظاره‌گر پیشروی آمریکا و ناتو در حیات خلوت و منطقه خارج نزدیک خود بودند، منافع ملی و توازن راهبردی مورد نظرشان را در خطر دیدند. از این‌رو مسکو در عمل وارد یک رویارویی با آمریکا و ناتو شد که برخی از کارشناسان از این رویارویی با عنوان «جنگ سرد جدید» یاد می‌کنند (Papava, 2009: 98-102).

پیچیدگی مسئله رقابت زمانی آشکارتر می‌شود که تلاش کشورهای دیگری چون چین به‌عنوان یک قدرت نوظهور که می‌تواند رقیب جدی برای هژمونی ایالات متحده باشد به این مقوله اضافه گردد. این مقاله به روش تحلیلی و توصیفی، در تلاش است تا به چگونگی رقابت و مداخلات قدرت‌های بزرگ و افزایش نفوذ هر یک از کشورهای روسیه و آمریکا و چین در منطقه قفقاز بپردازد. لذا پرسش اصلی این است که حوزه‌های نفوذ سه قدرت چین، روسیه و آمریکا در منطقه قفقاز کدام‌اند؟ در پاسخ به این سؤال نیز این فرضیه مطرح است که نفوذ سیاسی، اقتصادی و نظامی، حوزه‌های رقابت این سه قدرت بزرگ در قفقاز هستند.

چهارچوب نظری

از اواخر دهه ۶۰ میلادی و اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی یک‌سری ایراداتی به رئالیست‌ها وارد گردید که آن‌ها نتوانستند به‌نوعی جوابگوی مسائل مطرح‌شده باشند که می‌توان به این موارد اشاره کرد: ۱- وارد شدن جنگ سرد در اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی به مرحله نوینی از رقابت تسلیحاتی میان شرق و غرب. ۲- وجود بازیگران متعدد در عرصه بین‌الملل علاوه بر دولت و تأثیر آن‌ها بر نظام بین‌الملل. ۳- قدرت تنها جنبه نظامی نیست، با توجه به شکست آمریکا در جنگ ویتنام با وجود قدرت نظامی مطرح. ۴- شکل‌گیری قدرت‌های اقتصادی جدید مثل آلمان و ژاپن (قوام، ۱۳۸۴: ۸۴).

نئورئالیسم (نواقع‌گرایی) را می‌توان بیش از هر چیز تلاشی برای علمی کردن واقع‌گرایی دانست. در شرایطی که واقع‌گرایی کلاسیک متهم به آن بود که سنت‌گرا و غیرعلمی است، برخی از واقع‌گرایان تلاش کردند روایتی علمی از واقع‌گرایی عرضه کنند که با معیارهای علمی مرسوم مطابقت داشته باشد. از طرفی واقع‌گرایی به لحاظ عدم توجه به مسائل اقتصادی نیز مورد انتقاد قرار داشت، در نتیجه یکی دیگر از حوزه‌های مورد توجه واقع‌گرایی جدید، مسائل اقتصادی بین‌المللی بود. کنت والتز در اثرش تحت عنوان نظریه «سیاست بین‌الملل» سعی کرد کالبد ازهم‌گسیخته‌اندیشه‌های رئالیسم سیاسی را سامان داده، آن را به‌صورت یک نظریه رسمی مطرح سازد. نئورئالیسم ضمن تأکید بر فقدان اقتدار مرکزی، سطح تحلیل را نظام بین‌الملل قرار می‌دهد و معتقد است که ساختار نظام بین‌الملل نوع و قواعد بازی را مشخص می‌کند. بر این اساس سیاست خارجی همه دولت‌ها تحت تأثیر عوامل سامانه‌ای قرار دارند و مانند توپ‌های بیلیارد از همان قواعد هندسه و فیزیک سیاسی تبعیت می‌کنند. از آنجاکه نئورئالیسم‌ها بر مختصات ساختاری نظام بین‌الملل تأکید می‌ورزند، معتقدند که چنین فشارهای ساختاری سبب می‌شود تا با وجود تفاوت در افراد و دولت‌ها، روش‌ها و رویه‌های نسبتاً یکسان و همگونی از سوی آن‌ها اتخاذ شود. از منظر نئورئالیسم در نظام آنارشیک بین‌الملل، امکان همکاری بسیار محدود است. با وجود اینکه دولت‌ها ممکن است از همکاری و همگرایی سود اقتصادی ببرند، اما عواید اقتصادی

تحت الشعاع منافع سیاسی قرار می‌گیرد. دولت‌ها همواره از چگونگی توزیع عواید ناشی از همکاری نگران‌اند و از آن می‌ترسند که دیگران بیشتر از آن‌ها از همکاری سود ببرند؛ بنابراین به‌رغم آنکه ممکن است سود یا دستاورد مطلق^۱ ناشی از همکاری زیاد باشد، اما برای آن‌ها آنچه اهمیت بیشتری دارد دستاورد نسبی^۲ است که اگر به زیان آن‌ها باشد، مانع از همکاری یا تداوم آن خواهد شد. پس این آناشرشی است که در میزان همکاری و حوزه‌های آن محدودیت ایجاد می‌کند. به‌طور کلی فرضیه‌های اصلی نئورئالیسم به این قرار است: ۱- نظام بین‌الملل بر اساس هرج و مرج (آناشرشی) است. منظور آن‌ها از این گفته این نیست که نظام مزبور الزاماً بر اساس آشوب است بلکه هرج و مرج به معنی این است که هیچ قدرت مرکزی که توانایی کنترل و رفتار دولت‌ها را داشته باشد، وجود ندارد. ۲- کشورهای نظامی تهاجمی تدارک خواهند دید. به این ترتیب آن‌ها همواره خطری بالقوه علیه یکدیگر به شمار می‌آیند. ۳- تردید (عدم قطعیت) که منجر به نوعی بی‌اعتمادی می‌شود.

کاربست چهارچوب نظریه

از دید والتز، توازن نیروها عامل بنیادی در مهار کردن بازیگران نیرومند در روابط بین‌الملل است. موازنه نیروها همواره پایدار و پیوسته نیست لذا، دسته‌بندی‌ها و توازن نیروهای تازه را می‌طلبد. قدرت‌های بزرگ سعی می‌کنند در جهت مهار یکدیگر با نیروهای تازه پیوند برقرار کنند. از طرفی والتز معتقد است که در صورت نبود توازن میان دولت‌ها، کشورها با توجه به توانایی خود در زمینه داخلی و با تشکیل سیستم‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در بُعد خارجی، نظام بین‌الملل را به تعادل می‌رسانند. در رقابت قدرت‌های بزرگ هرکدام از این سه قدرت بزرگ سعی در ایجاد توازن در برابر اقدام طرف مقابل می‌کند. بر طبق نواقع‌گرایی آگاهی از معیارهایی همچون قدرت نظامی، توانایی اقتصادی و وضعیت جغرافیایی، شناختی نسبی از

-
1. Absolute Gain
 2. Relative Gain

کشورها به دست می‌دهد از این رو، اهمیت این منطقه به لحاظ جغرافیایی و اقتصادی عامل مهمی در تصمیم‌گیری‌های سیاست‌های قدرت‌های بزرگ در این منطقه است.

ویژگی‌های قفقاز جنوبی

قفقاز منطقه‌ای کوهستانی در جنوب غربی روسیه است که از غرب به دریای سیاه و آزوف، از شرق به دریای خزر و از شمال به اراضی پست کوما - مانیچ روسیه و از جنوب با ایران و از جنوب غربی به ترکیه محدود می‌شود. منطقه به دلیل اهمیت ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی که داشته و دارد، محلی برای رقابت‌ها و منازعات قدرت‌های بزرگ از جمله ایران، روسیه، عثمانی (ترکیه امروزی)، انگلستان و حتی امروزه آمریکا بوده است، اما پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، معادلات امنیتی و نظام قدرت در قفقاز جنوبی دچار تحولات اساسی شد. به طوری که امروزه قفقاز جنوبی صحنه رقابت و کشمکش‌های فراوان قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای شده است. امروزه در این منطقه پنج نوع رقابت و برخورد منافع را می‌توان طبقه‌بندی کرد. نخست، رقابت و برخورد منافع ایالات متحده آمریکا و روسیه که مهم‌ترین رقابت و برخورد منافع امنیتی و اقتصادی به شمار می‌آید. دوم، رقابت و برخورد منافع روسیه و ترکیه، سوم، رقابت و برخورد منافع ایران و آمریکا، غرب و رژیم صهیونیستی، چهارم، رقابت و برخورد منافع ایران و ترکیه و پنجم، رقابت و برخورد منافع آمریکا و چین که بیشتر در موارد اقتصادی و انرژی خلاصه می‌شود (فلاح‌پیشه و دیگران، ۱۳۹۴: ۳۸).

استراتژی آمریکا، روسیه و چین در قفقاز جنوبی

استراتژی آمریکا در قفقاز

رشته جغرافیای سیاسی که از آلفرد ماهان^۱ شروع شد و بعدها هالفور مکیندر، کارل هاشوفر، یکلاس اسپایکمن و هانس جی. مورگنتا نیز آثار خود را عرضه کردند، وجود منابع

1. Alfred Thayer Mahan

طبیعی برای قدرت ملی کشورها را حیاتی دانسته است (Shultz et al, 2007: 346). قفقاز جنوبی به واسطه اهمیت ژئوراهبردی و ژئواکونومیک خود، پس از ۱۹۹۱ میلادی به شدت مورد توجه غرب و در رأس آن آمریکا قرار گرفت. سیاست آمریکا در قبال منطقه قفقاز جنوبی و دریای خزر از زمان فروپاشی شوروی و استقلال دولت‌های منطقه، چهار مرحله عمده را در سال‌های ۱۹۹۴-۱۹۹۱، ۱۹۹۸-۱۹۱۴ و ۲۰۰۸ تا ۲۰۰۸ و سپس ۲۰۰۸ میلادی تاکنون طی کرده است؛ اما «در مجموع می‌توان گفت: ایالات متحده، منطقه قفقاز را حوزه منافع استراتژیک خود اعلام می‌کند و حضور در منطقه را در راستای تحت فشار قرار دادن فدراسیون روسیه و جمهوری اسلامی ایران در فضای ژئوپلیتیکی این منطقه تعریف می‌کند» (Fairbanks, 2001: 47). در طول ۴۵ سال رقابت آمریکا با شوروی، در دوران طولانی جنگ سرد با هدف‌ها و اولویت‌های معین ترسیم می‌شد، اما با تغییر جغرافیای سیاسی اهداف و انگیزه‌های سیاسی نیز تغییر کرده است. با فروپاشی شوروی و ایجاد جمهوری‌های تازه تأسیس، هدف‌های آمریکا برای رسیدن به منافع ملی خود در منطقه قفقاز عبارت‌اند از:

- ۱- دستیابی به نفت و گاز و در اختیار گرفتن استخراج و صدور آن، ۲- دستیابی به بازارهای منطقه‌ای و گسترش بازرگانی، ۳- ایجاد ثبات میان برداشتن کشمکش‌های قومی و توسعه دولتی و حقوقی کشورهای منطقه، ۴- رویارویی با نفوذ روسیه و ایران در منطقه و پشتیبانی از گسترش نفوذ ترکیه، ۵- رقابت با چین در مقیاس منطقه و جهان، ۶- حضور نظامی در منطقه و افزایش همکاری‌های نظامی با جمهوری‌های قفقاز در قالب طرح‌هایی چون مشارکت برای صلح و گسترش ناتو به شرق، ۷- رقابت با سایر قدرت‌ها بر سر کسب امتیازهای بیشتر به‌ویژه در کنترل منابع انرژی (نورتن تیلر، ۱۳۷۹: ۱۷ و امیراحمدیان، ۱۳۸۸: ۸۹).

استراتژی روسیه در قفقاز

هنگامی که در سال ۱۹۹۲ میلادی استراتژی جدید روسیه تدوین شد، در این استراتژی از حوزه جغرافیایی شوروی سابق به‌عنوان عرصه منافع امنیت ملی روسیه نام برده شد. روسیه از نخستین روزهای موجودیت خود به‌عنوان یک دولت مستقل بر اهمیت قفقاز جنوبی به‌عنوان یک منطقه بسیار مهم به لحاظ منافع استراتژیک آن تأکید کرده است. فدراسیون

روسیه مدعی نقشی ویژه در ژئوپلیتیک قفقاز به‌عنوان جانشین اتحاد شوروی است. به‌رغم نبود یک دکترین رسمی در این ارتباط، سیاست روسیه به‌روشنی مؤید ادعای فوق است، عملیات حفظ صلح و دخالت در امور داخلی گرجستان و آذربایجان در اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی و عزم مسکو بر حفظ سلطه خود بر این بخش از سرزمین‌های متعلق به شوروی سابق، نگران‌کننده است (Markedonov, 2009: 11). هنوز احزابی چون حزب کمونیست در روسیه معتقدند که باید مناطق جداشده از شوروی را به روسیه ملحق کنند زیرا قفقاز را هنوز در حوزه خاک روسیه می‌دانند. روسیه به‌تدریج و با تحکیم موقعیت، سعی در ایجاد نفوذ در منطقه دارد و این به معنای آن است که روس‌ها در این منطقه به دوران شوروی می‌اندیشند (ثقفی عامری و هادیان، ۱۳۸۷: ۱۱). روسیه به جمهوری‌های قفقاز جنوبی، آذربایجان، گرجستان و ارمنستان به‌عنوان عمق راهبردی خود نگاه می‌کند و هرگونه تأثیری را که بر اثر دخالت‌های نیروهای بیگانه در این منطقه ایجاد شود، به‌عنوان تهدیدی نسبت به امنیت ملی خود می‌بیند (الماسی و عزتی، ۱۳۸۹: ۳۹). قفقاز کانال ارتباطی روسیه با دریاهای آزاد است و همچنین راه روسیه به خاورمیانه از قفقاز می‌گذرد. به همین دلیل روسیه در قفقاز هدف‌هایی را دنبال می‌کند که عبارت‌اند از: ۱- جلوگیری از دسترسی قدرت‌های خارجی، ۲- تبدیل شدن به قدرت بین‌المللی، ۳- کنترل خیزهای قومی، مذهبی و جلوگیری از گسترش آن به داخل روسیه فقط برای امنیت داخلی، ۴- جلوگیری از گسترش بی‌ثباتی منطقه، ۵- حفظ پایگاه‌های مهم نظامی و دفاع از سرزمین روسیه.

استراتژی چین در قفقاز

به دنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، چین به‌سرعت برنامه استراتژیک و سیاست خارجی طولانی‌مدت تعلیق شده خود در آسیای مرکزی را بازتعریف کرد. بازگشایی مرزها تصمیم جسورانه پکن را برای اولویت دادن به توسعه اقتصادی با وجود خطر بی‌ثباتی در منطقه خودمختار سین کیانگ منعکس ساخت؛ بنابراین چین، پایه‌های اولیه سازمان همکاری شانگهای را با هدف مقابله با جدایی‌طلبی، تروریسم، افراط‌گرایی و به‌طور ضمنی هژمونی آمریکا تأسیس کرد. پکن در این مدت به‌طور غیررسمی، تلاش

کرد تا نفوذ سیاسی، تضمین امنیت، منافع اقتصادی و دسترسی به منابع انرژی را به دست آورد. از طرفی، رشد سریع روابط میان چین و آسیای مرکزی در سال‌های اخیر، اهمیت آسیای مرکزی را از موقعیت مرزی ارتقا داده و به یک اولویت اصلی در استراتژی سیاست خارجی چین تبدیل کرده است. در دهه گذشته، آسیای مرکزی هم در عرصه نفوذ چینی‌ها و هم از جنبه تحول جایگاه جهانی چین در موقعیت رقابت با ایالات متحده، روسیه، اروپا و دیگر کشورهای قدرتمند، معنا یافته است. از این منظر، چین، آسیای مرکزی را به‌عنوان یک فرصت منحصربه‌فرد برای افزایش ابعاد خود فراتر از قدرت شرق آسیا در دوره پس از پایان جنگ سرد می‌بیند. استراتژی انرژی چین در جهت آسیای مرکزی به‌طور عمده دارای سه بعد است: اول، تأسیس روابط طولانی‌مدت انرژی با منطقه از طریق ادغام اقتصادی و توسعه روابط تجاری؛ دوم، ساخت خط لوله‌های مستقیم حامل نفت و گاز از کشورهای تولیدکننده در منطقه به چین و سوم، کاهش نقش کشورهای فرامنطقه‌ای در دولت‌های آسیای مرکزی (احمدیان، دولت‌آبادی، ۱۳۹۲: ۷ و ۱۶). بنابراین، رویکرد سیاست خارجی چین در منطقه آسیای مرکزی را به شکل ویژه باید در چارچوب «دکترین مسالمت‌آمیز چین» مورد توجه قرار داد. در مجموع، تأمل در نوع رویکرد چین نشان می‌دهد که پکن برای پیشبرد اهداف خود در آسیای مرکزی و کاهش یا تعدیل پیامدهای سیاست خارجی آمریکا در منطقه از هر دو حالت «موازنه نرم» و «موازنه سخت» بهره گرفته است. نظم موازنه‌محور مبتنی بر موازنه سخت، درصدد استفاده از قدرت نظامی، اتحادها یا هر دوی آن‌ها برای متوقف ساختن قدرت هژمونی است. در این نظم، راهبردهایی که جهت محدود ساختن قدرت هژمون به کار برده می‌شود، صلح‌آمیز است؛ چراکه می‌خواهد از تأثیر مخربی که برتری هژمونی می‌تواند داشته باشد، بپرهیزد. راهبردهایی نظیر استفاده از نهادهای بین‌المللی و دیپلماسی، در کنار تقویت بنیه اقتصادی، می‌تواند پایه‌ای برای موازنه سخت در آینده هم باشد (کریمی، کوزه گرکالجی، ۱۳۹۳: ۱۵۱ و ۱۳۶-۱۳۵).

اقدامات آمریکا، روسیه و چین در قفقاز

بر طبق استراتژی‌های ذکر شده، در چهارچوب «بازی بزرگ جدید» کوشش‌های قدرت‌های بزرگ برای دستیابی به منافع مورد نظر خود در مسائل منطقه‌ای باید شناسایی و تحلیل شوند. آمریکا در راستای انزوا و کاهش نقش روسیه دست به اقدام و دخالت در منطقه می‌زند، در مقابل نیز روسیه حاضر به عقب‌نشینی از موضع خود نیست و سعی در افزایش نفوذ خود دارد. چین نیز به‌عنوان یک قدرت رو به رشد به دنبال نفوذ در آسیای مرکزی و قفقاز است.

سیاست‌های آمریکا و روسیه و چین در منطقه قفقاز

اقدامات آمریکا

در استراتژی امنیت ملی آمریکا، چگونگی آرایش نظامی آمریکا در قرن بیست و یکم به صراحت آورده شده است: «حضور نیروهای آمریکایی در آن‌سوی دریاها یکی از اساسی‌ترین نمادهای تعهدات آمریکا به متحدان و دوستان خود است. ایالات متحده در راستای حفظ توازن قوا برای حمایت از آزادی، مایل به استفاده از این نیروها در دفاع از خود و دیگران است و در همین رابطه، برای مقابله با حوادث غیرقابل پیش‌بینی و رویارویی با چالش‌های امنیتی پیش روی ما، نیازمند مراکز و پایگاه‌هایی در درون و بیرون از اروپای غربی و شمال شرق آسیا و همچنین تمهیداتی موقت، اما سریع‌الوصول برای استقرار نیروهای آمریکایی در نقاط دوردست است». حضور نظامی آمریکا در واقع جلب توجه آمریکا برای حمایت از برخی کشورها در تعارضات با دیگر کشورها است. مثلاً محافل غرب‌گرای باکو، به امید اینکه در قبال حمایت از حمله آمریکا به افغانستان امتیازی برای حل مناقشه قره‌باغ کسب کنند، پیروی از غرب را در اولویت سیاست خارجی خود قرار دادند و در این راستا، آذربایجان به عراق نیز نیرو اعزام کرد و بحث استقرار پایگاه نظامی آمریکا در خاک جمهوری آذربایجان مطرح شد (امیراحمدیان، ۱۳۸۸: ۱۴۱). بسیاری از پدیده‌های امنیتی در منطقه مانند بن‌بست در حل و فصل مناقشه قره‌باغ و تداوم کوشش‌های جدایی طلبانه در چین و گرجستان و دیدگاه‌های متضاد مقامات روسیه و آمریکا در

خصوص حضور نیروهای نظامی در آذربایجان و گرجستان نیز در پرتو این محورها مورد تحلیل قرار می‌گیرند (واعظی، ۱۳۸۶: ۱۲۹ و ۱۲۴). وقایع ۱۱ سپتامبر عاملی بود که پایه‌های دفاعی موشکی آمریکا را لرزان نمود به دلیل اینکه برای اولین بار در تاریخ خود نه توسط قدرتی خارجی و مرئی بلکه از سوی قدرتی نامرئی و نامحسوس و در درون خاک خود مورد تهاجم واقع گردید، لذا لزوم بازنگری در استراتژی دفاعی و چگونگی آرایش نیروهای نظامی آمریکایی در جهان و تبدیل آن به نیروهای سبک، قابل انعطاف و قابل جابه‌جایی سریع را بیش از پیش الزام‌آور ساخت. ناتو به منظور پیشبرد طرح توسعه حوزه امنیتی مورد نظر خود از سه طریق اقدام نمود. نخست، از طریق نهاد جدید بین‌المللی موسوم به «شورای همکاری آتلانتیک شمالی» - که در پی تصمیم شورای ناتو در دسامبر ۱۹۹۱ میلادی شکل گرفت - ناتو تصمیم گرفت از طریق این نهاد جدید التأسیس ارتباط منظم و مستمری را بین اعضای سازمان ناتو و اعضای سابق پیمان ورشو برقرار نماید. به دنبال آن در مارس ۱۹۹۲ میلادی، تمام کشورهای مستقل مشترک‌المنافع از جمله جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی به عضویت شورای همکاری آتلانتیک شمالی پذیرفته شدند. دومین اقدام ناتو، از طریق طرح «مشارکت برای صلح» صورت پذیرفت؛ طرحی که در اجلاس سران ناتو در ژانویه ۱۹۹۴ میلادی بنا نهاده شد که هدف این طرح، ترغیب کشورهای غیر عضو در ناتو برای توسعه همکاری‌های نظامی و دفاعی با این سازمان از طریق شفاف‌سازی برنامه‌های دفاع ملی و روندهای بودجه‌ای؛ تضمین کنترل دموکراتیک نیروهای دفاعی؛ حفظ قابلیت‌ها و آمادگی دفاعی برای ایفای نقش در عملیات تحت نظارت سازمان ملل متحد و یا مسئولیت‌های سازمان امنیت و همکاری اروپا اعلام شد. در منطقه قفقاز جنوبی، آذربایجان در می ۱۹۹۴، گرجستان در مارس ۱۹۹۴ میلادی و ارمنستان در اکتبر ۱۹۹۴ میلادی به عضویت طرح مشارکت برای صلح ناتو درآمدند. سومین اقدام ناتو با اعلام «برنامه اقدام مشارکت انفرادی با ناتو»^۱ در سال ۲۰۰۵ میلادی صورت گرفت. این طرح به صورت قرارداد دوجانبه بین ناتو و هرکدام از کشورهای غیر

1. Individual Partnership Action Plans (IPAPs)

عضو که علاقه‌مند به همکاری با ناتو به مدت دو سال هستند، به مورد اجرا گذاشته می‌شود. برنامه اقدام مشارکت انفرادی با ناتو، نخستین بار در اجلاس پراگ ۲۰۰۲ میلادی ارائه شد و به‌عنوان ابزاری برای متحدان جهت انجام پشتیبانی و ارائه مشاوره به شرکا عمل می‌کند (قامت، ۱۳۸۷: ۲۴). در منطقه قفقاز جنوبی نیز گرجستان در ۲۹ اکتبر ۲۰۰۴ و آذربایجان در ۲۷ می ۲۰۰۵ میلادی و ارمنستان نیز در ۱۶ دسامبر ۲۰۰۵ میلادی به عضویت این برنامه درآمدند (Cordesman, 2010). سازوکارهای عملیاتی و اجرایی ناتو در محور قفقاز جنوبی، طیف وسیع و متنوعی از فعالیت‌ها را در برمی‌گیرد. در این میان به نظر می‌رسد که رهبران جمهوری‌های قفقاز جنوبی به‌ویژه آذربایجان و گرجستان تمایل بیشتری در مقایسه با رهبران جمهوری‌های آسیای مرکزی در خصوص مشارکت‌های عملیاتی و اجرایی با ناتو دارند (عیوض‌زاده اردبیلی، ۱۳۹۰: ۱۵۰). این امر مسلماً بدون واکنش روسیه و چین نخواهد بود.

اقدامات روسیه و چین

دو کشور چین و روسیه یک‌جانبه‌گرایی آمریکا را تهدیدی علیه اهداف ملی خویش می‌بینند و به ایجاد نظم جهانی جدید و نظامی چندقطبی تمایل دارند. روسیه و چین همچون نگران نفوذ آمریکا و ناتو و گسترش آن به سمت منطقه آسیای مرکزی و قفقاز هستند. در سال ۲۰۰۵ میلادی، آمریکا درخواست عضویت خود در سازمان شانگهای را به‌عنوان ناظر ارائه داد که توسط اعضا رد شد. ایالات متحده با هدف تأمین منافع خود از جمله تنوع‌بخشی به منابع انرژی، گسترش حضور نظامی-سیاسی خود در منطقه و از همه مهم‌تر مهار روسیه به منطقه آسیای مرکزی می‌نگرد، درحالی‌که روسیه همواره گسترش ناتو در محیط نزدیک خود را یک تهدید قلمداد کرده و مقامات روس، بارها نگرانی خود را مبنی بر گسترش ناتو به منطقه آسیای مرکزی و عضویت احتمالی این کشورها در ناتو ابراز کرده‌اند... چین نیز نگران نفوذ هژمون آمریکا در غرب آسیا و آسیای مرکزی است. در سال ۲۰۰۲ میلادی، زمانی که جرج بوش سه کشور ایران، کره شمالی و لیبی را به‌عنوان محور شرارت قلمداد کرد، در مدت کوتاهی رئیس‌جمهور وقت چین (جیانگ زمین)، در پاسخ به

بوش از تهران دیدار کرد. این سفر حاوی این پیام بود که چین مخالف یک‌جانبه‌گرایی آمریکا و تسلط این کشور بر غرب آسیا و دیگر مناطق است (کوشکی، حسینی، ۱۳۹۶: ۷۴۵). از این رو، اقدامات نظامی روسیه ترکیبی از راه‌اندازی نیروهای واکنش سریع، شکل دادن به نیروی مرزبانی و گرفتن پایگاه‌های نظامی جدید در جمهوری‌های جدیدالاستقلال است. آنچه بیشتر از نیروی واکنش سریع جلب نظر می‌کند، شکل و ترکیب خاص نیروی مرزی و منطقه‌ای است. روسیه با استفاده از قدرت برتر نظامی و عوامل امنیتی خود، برخی از دولت‌های منطقه را که تمایل به لحاظ کردن منافع این کشور را در سیاست‌های خود ندارند، به‌طور مستقیم و غیرمستقیم و با بهره‌گیری از روش‌های مختلف مجبور به تغییر سیاست نموده است (وحیدی ۱۳۸۰: ۵-۹۳). به‌طور کلی در قطب‌بندی منطقه دو گروه که اولی متشکل از کشورهای بلاروس، ارمنستان، قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان می‌باشند طرفدار مسکو و تحت کنترل این کشور هستند و گروه دوم که مخالف سلطه کرملین بوده و از حمایت غرب برخوردارند؛ شامل کشورهای گرجستان، آذربایجان، اوکراین، مولداوی و ازبکستان هستند. با قطب‌بندی‌های منطقه‌ای، تأثیرات داخلی و خارجی روی کشورهای منطقه وجود خواهد داشت. در ادامه به بررسی چند مورد می‌پردازیم:

بحران گرجستان

هنگامی که در نوامبر ۲۰۰۳ میلادی تعداد زیادی از مخالفان «ادوارد شوارنادزه» در گرجستان مقابل کاخ ریاست‌جمهوری تجمع کرده و خواستار استعفای او برای برگزاری انتخابات سالم در این کشور شدند، بلافاصله بخش قابل توجهی از تحلیل‌ها با توجه به سوابق رهبران احزاب مخالف و تلاش‌های گسترده سفیر آمریکا در تفلیس به این سمت سوق پیدا کرد که این اقدام‌ها را در قالب کوشش آمریکا برای تضعیف موقعیت روسیه و در چهارچوبی بزرگ‌تر، کوششی برای محدود ساختن و عقب راندن روسیه به درون مرزهای ملی خود تفسیر کنند (کولایی، ۱۳۹۱: ۱۱۰). از این رو، روی کار آمدن میخائیل ساکاشویلی در گرجستان محصول تلاش‌های آمریکا در این باره بود. این کشور پس از روی کار آمدن ساکاشویلی در موارد متعددی به حمایت از او پرداخته و تلاش نموده تا مانع از

تضعیف موقعیت ساکاشویلی توسط روس‌ها گردد. مواضع افراطی ساکاشویلی علیه روسیه نیز برای آمریکا اطمینان‌بخش بوده است. آمریکایی‌ها ارتباطات نزدیکی با ارتش گرجستان داشتند و مستشاران این کشور در ارتش این کشور فعالیت داشتند. در حین جنگ روس‌ها مدعی شدند که انبارهایی از سلاح‌های آمریکایی را در مناطقی از گرجستان کشف و ضبط کرده‌اند. بعد از پایان جنگ نیز کشتی‌های نظامی آمریکا به بهانه ارائه کمک‌های انسانی به گرجستان در سواحل این کشور پهلو گرفتند که این خود امر بی‌سابقه‌ای محسوب می‌شد و این اقدام در موارد بعدی هم تکرار شد (قامت، ۱۳۸۸: ۱۸۳). همچنین در درگیری اوستیای جنوبی در اوایل اوت ۲۰۰۸ میلادی، ارتش روسیه به بهانه دفاع از مردم و اتباع روسیه و منافع ملی وارد منطقه شد. از مهم‌ترین دلایل بروز این بحران، اشتباه محاسباتی رئیس‌جمهور گرجستان در حمله به اوستیای جنوبی بود؛ چراکه تصور می‌کرد در اعمال حاکمیت در اوستیای جنوبی مورد حمایت همه‌جانبه آمریکا و غرب است. در مقابل نوع واکنش روسیه در اوستیای جنوبی غیرمنتظره و دور از انتظار است و این آمادگی روسیه برای مقابله با این بحران را نشان می‌دهد. به نظر می‌رسد تا زمانی که آمریکا در صدد محدود ساختن نفوذ روسیه در منطقه و گسترش نفوذ خود از طریق ناتو باشد و سعی نماید نظام‌های سیاسی منطقه را علیه منافع و امنیت ملی روسیه بسیج و تجهیز کند، راه‌حلی برای این بحران نمی‌توان یافت (قامت، ۱۳۸۸: ۱۸۱ و ۱۸۷).

بحران قفقاز

از بازتاب‌های اقدامات و رقابت روسیه و آمریکا دو قطبی شدن منطقه است. در بحران قره‌باغ، آمریکا برحسب تعریف جهانی از منافع راهبردی خود وارد فعالیت میانجیگری در این منطقه شد. هدف اصلی آمریکا این است که در رقابت با سایر بازیگران بین‌المللی بحران قره‌باغ به‌ویژه روسیه، بتواند نفوذ دائمی خود را در قفقاز جنوبی تشدید نماید (ویسی‌نژاد، ۱۳۹۱: ۱۳). این مسئله در سیاست کلان واشنگتن ریشه دارد؛ اول، سیاست نفوذ در مناطق کلیدی و مهم جهان که قره‌باغ به دلیل موقعیت ژئوپلیتیک و راهبردی خاص خود از این جهت حائز اهمیت فراوان است. دوم، سیاست تأمین انرژی که کشورهای آذربایجان

و ارمنستان به عنوان طرفین اصلی درگیر در بحران قره‌باغ جهت تولید و ترانزیت انرژی اهمیت فراوانی دارند (هاشمی، ۱۳۸۴: ۱۶۷). روسیه نیز در بحران قره‌باغ به دنبال ایفای نقش مسلط و تعیین کننده برآمد. از این رو حمایت‌های آشکار و نهان فراوانی را از ارمنستان کرد. موقعیت ویژه قره‌باغ روسیه را ترغیب می‌کند تا از طریق حمایت از ارمنستان دست برتر را در بحران قره‌باغ داشته باشد (ویسی‌نژاد، ۱۳۹۱: ۸). هدف روسیه از تقویت همکاری نظامی با ارمنستان تقویت جای پا و حضور در قفقاز جنوبی این است که به آمریکا و ناتو پیام دهد که قفقاز جزو حوزه نفوذ و منطقه مورد توجه مسکو است و در صورت حضور قدرت‌های دیگر در منطقه روسیه به شدت واکنش نشان خواهد داد. به‌طور کلی در روند نامنی و رشد افراطی‌گری در قفقاز می‌توان نقش غیرمستقیم عوامل خارجی را لحاظ کرد. بازیگرانی چون لابی ارامنه یا لابی رژیم صهیونیستی در این مناقشه نقش دارند و از حل نشدن بحران سود زیادی عایدشان شده است. آذربایجان فقط در سال ۲۰۱۲، ۱/۶ میلیارد دلار اسلحه از رژیم صهیونیستی خریده است. این حجم درآمد اقتصادی تجارت اسلحه برای فروشندگان، انگیزه‌های لازم برای حل بحران را از بین می‌برد (جوادی ارجمند و دیگران، ۱۳۹۳: ۷۰). کشورهای عربی چون عربستان نیز می‌توانند ناآرامی‌های قفقاز را تشدید کنند، چنانچه، شواهدی در دست است که از چند سال پیش، با هماهنگی آمریکا و موافقت عربستان سعودی، طرح گسترش سلفی‌گری در آسیای مرکزی و قفقاز به اجرا درآمده است. البته نابسامانی‌های ابتدای فروپاشی شوروی را می‌توان یکی از علل تحرکات مبلغان وهابی در منطقه قفقاز شمالی و جنوبی نامید (پاک آیین، ۱۳۹۶: ۳۷).

رقابت‌های اقتصادی در منطقه قفقاز

آمریکا تنها یکی از کشورهایی است که به سرمایه‌گذاری در حوزه استخراج و همچنین ترانزیت ذخایر نفت و گاز این منطقه پرداخته است. البته عمده نیازهای آمریکا به نفت و گاز از مناطقی مانند خاورمیانه و آمریکای جنوبی تأمین می‌گردد. از طرفی نیز به دلیل محصور بودن کشورهای منطقه آسیای مرکزی و قفقاز در خشکی، هزینه‌های استخراج و ترانزیت انرژی در این منطقه را به شدت برای آمریکا افزایش می‌دهد؛ بنابراین نمی‌توان

گفت که سرمایه‌گذاری آمریکا در این منطقه تنها از صرفه اقتصادی برخوردار باشد. ریچارد مورینگ استار فرستاده ویژه برای انرژی آسیای مرکزی و قفقاز بیان کرد که سیاست جاری آمریکا باعث توسعه منابع انرژی نفت و گاز آسیای مرکزی و قفقاز می‌شود که این امر افزایش تنوع منابع انرژی جهان را در پی دارد. در مورد نفت، افزایش ذخایر ممکن است به‌طور مستقیم به آمریکا سود برساند. دومین هدف آمریکا تأمین امنیت انرژی اتحادیه اروپا است، بنابراین برخی از کشورهای اروپایی که وابسته به روسیه (به‌عنوان تأمین‌کننده عمده نفت و گاز) بوده‌اند، ممکن است در آینده با تنوع تأمین‌کننده‌های انرژی روبه‌رو باشند. سومین هدف، کمک به کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز برای توسعه مسیرهای جدید به سمت بازار جهانی است، بنابراین آن‌ها می‌توانند رقابت برای قیمت انرژی خود را داشته باشند و تنها خریدار آن‌ها روسیه نباشد (Nichol, 2003: 39-40). در مقابل، ایده قدرت برتر انرژی، ایده‌ای بود که توسط دولت روسیه در سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۹ میلادی مطرح شد؛ به معنای کشوری که دارای ذخایر بزرگ نفت و گاز طبیعی، زغال‌سنگ و... است. اصطلاح «ابرقدرت انرژی» به کشوری اطلاق می‌گردد که اورانیوم و یا در برخی از تعاریف دارای انرژی‌های تجدیدشونده باشند و حداقل در شمار صادرکنندگان اصلی انرژی در یکی از منابع فهرست شده قرار بگیرند. ابرقدرت انرژی، کنترل بازار انرژی جهان را به دست می‌گیرد و قادر به نفوذ در قیمت‌گذاری و به دست آوردن نقش کلیدی در اقتصاد جهانی است و به دلیل میزان بالای تقاضای انرژی در میان مصرف‌کنندگان جهانی سود عظیمی نیز عاید این ابرقدرت انرژی خواهد شد (پسندیده، ۱۳۹۰: ۱۰۲). در مورد انتقال انرژی، روس‌ها بر بهره‌برداری از خطوط لوله قدیمی که بیشترش از خاک این کشور از جمله لوله باکو-نورو سیسک، در حدود ۱۴۰۰ کیلومتر است، تأکید می‌کنند و می‌توانند روزانه تا یک میلیون بشکه نفت آذربایجان را به بندر روسی نورو سیسک در دریای سیاه برسانند. بهره‌برداری از این خط لوله از سوی آذری‌ها سرانجام سلطه روس‌ها بر انرژی آن‌ها را در پی خواهد داشت. روس‌ها همچنین با طرح ابتکاراتی کوشیدند با پوشاندن نقاط ضعف خطوط لوله خود همچنان آن را جذاب نشان دهند، برای نمونه خط لوله را از چچن دور کردند تا از

خرده‌گیری در مورد ناامن بودن این راه جلوگیری کنند (دیلمی معزی، ۱۳۸۷: ۶۸-۶۷). ولی آمریکا خط لوله باکو، تفلیس - جیهان را به‌عنوان امن‌ترین، بهترین، کم‌هزینه‌ترین مسیر انرژی قفقاز جنوبی انتخاب کرد و روس‌ها در این زمینه بازنده بزرگ نبرد نام گرفتند (سنایی، خلیلی، ۱۳۹۱: ۷۳). در مقابل چین در توسعه مشارکت‌های چندجانبه با کشورهای آسیای مرکزی در بسیاری از عرصه‌ها مثل انرژی، تجارت و مسیرهای حمل‌ونقل به دنبال منافع بزرگی بوده است. یکی از مهم‌ترین توافقات انرژی بین آسیای مرکزی و چین، خط لوله ۱۱۰۰ مایلی است که گاز ترکمنستان را از طریق ازبکستان و قزاقستان به چین انتقال می‌دهد. عملیات خط لوله گاز آسیای مرکزی چین در سال ۲۰۰۹ میلادی شروع شد و هدفش رسیدن به ظرفیت کامل سالانه ۴۰ میلیارد مترمکعب گاز در سال بود. پروژه مهم دیگر انرژی خط لوله نفتی قزاقستان-چین است که اولین خط لوله واردات مستقیم چین است که سالانه ۱۴ میلیون تن نفت را پمپاژ می‌کند؛ علاوه بر این، چین وام‌های متعددی برای کشورهای آسیای مرکزی تخصیص داده است. برای مثال، پکن در ۲۰۰۹، حدود چهار میلیارد دلار برای ترکمنستان تأمین کرد تا میدان گازی یولوتان عثمان جنوبی را توسعه دهد. همچنین در ۲۰۰۹، چین ۱۰ میلیارد دلار وام برای قزاقستان از جمله پنج میلیارد دلار وام به «کاز موناوی گاز» شرکت ملی نفت و گاز قزاقستان تأمین کرد. در مجموع، روابط بین چین و کشورهای آسیای مرکزی بسیار فعال و سازنده و در حال توسعه است. بزرگ‌ترین هدف چین این است که مسیرهای انتقال انرژی موردنیاز خود را امن و متنوع کند، نزدیکی و فراوانی منابع آسیای مرکزی، منطقه را به یک شریک تجاری کامل تبدیل می‌کند. به‌نوبه خود، جمهوری‌های سرشار از هیدروکربن آسیای مرکزی نیز سرمایه‌گذاری‌های مورد نیاز خود از چین را برای بهره‌برداری از منابع طبیعی خودشان دریافت می‌کنند. چین سهم گاز طبیعی خود را تا ۲۰۲۰ میلادی، به سه برابر افزایش می‌دهد که قطعاً تأثیر مثبتی در روابط بین چین و آسیای مرکزی خواهد داشت (احمدیان، صالحی دولت‌آبادی، ۱۳۹۵: ۲۴). جایگاه چین به‌عنوان وزنه تعادل در برابر نفوذ سنتی روسیه، استقبال رهبران منطقه در راستای تنوع‌بخشی به شرکای اقتصادی، موقعیت چین به‌عنوان خریدار انرژی منطقه،

برخلاف روسیه که تنها واسطه انتقال انرژی است، موجب شده است که جایگاه چین در عرصه تحولات اقتصادی منطقه آسیای مرکزی به صورت شایان توجهی افزایش یابد (کرمی، کوزه گرکالچی، ۱۳۹۳: ۱۵۳). تلاش برای کاهش وابستگی به واردات انرژی از مسیرهای دریایی برای چین نیز مهم بوده است. در صورت وقوع جنگ یا هر نوع حمله تروریستی در خطوط دریایی و به ویژه در تنگه آسیب‌پذیر مالاکا، عرضه انرژی به این کشور می‌تواند به آسانی متوقف شود؛ زیرا وقوع منازعه‌ای میان چین و آمریکا بر سر تایوان و یا آغاز جنگی جدید در منطقه خلیج فارس، هر یک می‌توانند تأثیری جدی بر قیمت و نیز میزان نفت وارداتی به این کشور بگذارند (احمدیان، دولت‌آبادی، ۱۳۹۲: ۱۴).

نتیجه‌گیری

منطقه قفقاز جنوبی یکی از مناطق ژئوپلیتیک جهان به شمار می‌آید که بر طبق نظریه قلب زمین مکنندر یکی از مناطقی است که سیطره داشتن بر آن منجر به غلبه یافتن بر جهان می‌شود. دو عامل برای اهمیت یافتن این منطقه از دیگر عوامل مهم‌تر است، یکی اینکه قفقاز جنوبی راه ارتباطی غرب به شرق و شمال به جنوب است و حلقه اتصال سه قاره آسیا، اروپا و نیز آفریقا است و دیگری اینکه این منطقه دارای منابع انرژی نفت و گاز در حوزه دریای خزر است که این منابع در اختیار جمهوری آذربایجان است. بنابراین قدر مسلم آن است که قدرت‌های بزرگ برای نفوذ در این منطقه حیاتی با یکدیگر به رقابت پردازند تا منافع ملی خود را تأمین نمایند. دو قدرت بزرگی که در این منطقه بیشترین حضور را دارند یکی روسیه است و دیگری آمریکا و به این واسطه هر یک سیاست خارجی خود را به گونه‌ای تنظیم کرده‌اند که در این منطقه نفوذ داشته باشند. در این مقاله سعی کردیم از سه شاخص اقتصادی و سیاسی و نظامی، مسئله رقابت قدرت‌های بزرگ را مورد بررسی قرار دهیم. در بُعد نظامی و بررسی رقابت آمریکا و روسیه و چین شاهد تلاش هر کدام از این کشورها برای افزایش حوزه نظامی، تأسیس پایگاه‌ها، ایجاد پیوند و

قراردادهای نظامی و نفوذ اقتصادی بودیم. بحران‌های این منطقه نیز بهانه خوبی جهت مداخله در این مناطق بود تا با به دست گرفتن ابتکار حل آن و ایفای نقش پررنگ بتوانند در نظر کشورهای این منطقه از جایگاه بالا و مؤثری برخوردار باشند. حضور قدرت‌های بزرگ و دخالت در اوضاع داخلی کشورهای منطقه سبب بروز بحران‌هایی چون بحران اوستیا می‌شود که در نهایت به درگیری روسیه و گرجستان می‌انجامد. رقابت‌های اقتصادی سومین شاخص رقابت بود که در این عرصه سرمایه‌گذاری‌های کمپانی‌های نفت و گاز از یک سو و از طرف دیگر رقابت بر سر تعیین مسیر ترانزیت انرژی از سوی دیگر مورد بررسی قرار گرفت.

فهرست منابع و مآخذ

الف. منابع فارسی

- امیراحمدیان، بهرام، (۱۳۸۸)، بررسی علل و پیامدهای حضور ایالات متحده در قفقاز، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال پنجم، شماره ۲.
- امیراحمدیان، بهرام، صالحی دولت‌آباد، روح‌الله، (۱۳۹۵)، «جاده ابریشم جدید» چین (ابتکار اهداف، موانع و چالش‌ها)، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال نهم، شماره ۳۶، زمستان ۱۳۹۵، صص ۴۱-۱۰.
- امیراحمدیان، بهرام، صالحی دولت‌آباد، روح‌الله، (۱۳۹۲)، اهداف و راهبردهای سیاست خارجی چین در آسیای مرکزی، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۸۴، زمستان ۱۳۹۲.
- پسندیده، سمیه، (۱۳۹۰)، نقش انرژی در سیاست خارجی روسیه، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۷۴.
- پاک‌آیین، محسن، (۱۳۹۶)، قفقاز و چالش‌های افراط‌گرایی، فصلنامه سیاست خارجی، سال سی و یکم، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۶، صص ۵۲-۳۳.
- جوادی ارجمند، محمدجعفر؛ رضازاده، حبیب و حضرت‌پور، سعیده، (۱۳۹۳)، «بررسی‌های علل سردی روابط ایران و جمهوری آذربایجان»، مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره ۱، صص ۸۰-۵۷.
- رهنورد، حمید، (۱۳۸۸)، سیاست اتحادیه اروپا در قفقاز جنوبی، منافع و چالش‌ها، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۶۵، صص ۱۵۸-۱۳۳.
- دیلمی معزی، امین، «آسیای مرکزی و قفقاز در سیاست جهانی: تعامل ژئواگنومی و ژئوپلیتیک»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره‌های ۲۵۷-۲۵۸.
- سنایی، مهدی و کریمی، خلیل، (۱۳۹۱)، بررسی و مقایسه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و فدراسیون روسیه در قفقاز جنوبی، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۷۹، پاییز.
- قوام، عبدالعلی و زرگر، افشین، (۱۳۸۴)، دولت‌سازی، ملت‌سازی و نظریه روابط بین‌الملل، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات
- کولایی، الهه، (۱۳۸۷)، مطالعات اوراسیای مرکزی، سال اول، ژئوپلیتیک انتقال نفت از قفقاز، شماره ۱، صص ۷۰-۴۷.
- کولایی، الهه و صداقت، محمد (۱۳۹۱)، موانع هم‌گرایی در سازمان کشورهای مستقل هم‌سود، پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال اول، شماره ۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۱، صص ۱۱۴-۹۴.

- کوشکی، محمدصادق و حسینی، سید محمود، (۱۳۹۶)، فرصت‌ها و چالش‌های عضویت جمهوری اسلامی ایران در سازمان همکاری شانگهای، فصلنامه سیاست، دوره ۴۷، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۶، صص ۷۵۲-۷۳۷.
- قامت، جعفر (۱۳۸۸)، کالبدشکافی بحران گرجستان (بر اساس مدل مایکل برچر)، دانشنامه، دوره ۲، ۳ (۷۳ پاییز ۱۳۸۸)، پاییز ۱۳۸۸، صص ۱۶۷-۱۸۸.
- عیوض‌زاده اردبیلی، حسن، (۱۳۹۰)، چرایی گسترش ناتو به محور آسیای مرکزی-قفقاز جنوبی پس از جنگ سرد، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، شماره هجدهم، بهار ۱۳۹۰، صص ۱۵۸-۱۳۶.
- فلاح‌پیشه، حشمت‌الله؛ شربت، وحید و مظفری، محمدمهدی، (۱۳۹۴)، سیاست خارجی ترکیه در قفقاز جنوبی و منافع ایران و روسیه، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال سوم، شماره ۱۲، بهار ۱۳۹۴، پیاپی ۴، صص ۶۰-۳۷.
- کرمی، جهانگیر و کوزه‌گر کالجی، ولی، (۱۳۹۳)، الگوهای ضد هژمونیک ایران، روسیه و چین در آسیای مرکزی، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۸۵، بهار ۱۳۹۳، صص ۱۵۹-۱۲۸.
- هادیان، ناصر و هادیان، حمید، (۱۳۸۷)، «ایران در کانون روابط متلاطم آمریکا و روسیه»، تقفی عامری، گزارش راهبردی، تهران: مرکز تحقیقات راهبردی، شماره ۲۶.
- نورتنیلر، ریچارد، (۱۳۷۹)، «بازی بزرگ تازه»، ترجمه فرانک پیروز، رسانه‌های دنیا، شماره ۳۹، صص ۱۵-۲۰.
- واعظی محمود، (۱۳۸۶)، ژئوپلیتیک بحران در آسیای مرکزی و قفقاز (بنیان‌ها و بازیگران)، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
- وحیدی، موسی‌الرضا، (۱۳۸۰)، حضور نظامی آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز، واکنش روسیه، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۳۷، بهار.
- ویسی‌نژاد، امیدعلی؛ غفاری، امید و تقی‌پور، محمد، (۱۳۹۱)، مناقشه قره‌باغ و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه امنیت پژوهی، سال یازدهم.
- هاشمی، غلامرضا، (۱۳۸۴)، امنیت در قفقاز جنوبی، تهران: وزارت امور خارجه.

ب. منابع انگلیسی

- Alsyte, Justina (2010), "OSCE's Achievement's vs. Shortcoming in the Resolution of Armed Conflicts", Vilnius University, pp.81-99. <http://www.lfpr.lt/uploads/File/2010-24/Alsyte.pdf> (Accessed on: 11/09/2010).
- CSS (2013), "Nagorno-Karabakh: Obstacles to A Negotiated Statement", CSS
- Analysis in Security Policy, Center for Security Studies, ETH Zurich, No.131, pp 1-4.

- Svante E. Cornell et. al. Regional Security in the South Caucasus: The Role of NATO, Uppsala: Central Asia-Caucasus Institute, Paul H. Nitze School of Advanced International
- Fairbanks, Charles and Other (2001). Strategic Assessment of Central Eurasia, Washington DC: The Atlantic Council of the United States.
- Markedonov Sergey, (2009)., The Big Caucasus Consequences of the “Five Day War”, Threats and Political Prospects, International Centre for Black Sea Studies (ICBSS)., Xenophon Paper, No.7.
- McNamara, Sally (2008)., "International Missile Defense: Ensuring Americas Safety and its Global Alliances", Published by the Heritage Foundation, Available at: www.heritage.org/Reseach, (accessed on: 13 July. 2008).
- Lieven Anatol (2001)., "Georgia: A Failing State", Eurasia Insight
- Markedonov Sergey, (2009)., The Big Caucasus Consequences of the “Five Day War”, Threats and Political Prospects, International Centre for Black Sea Studies (ICBSS)., Xenophon Paper, No.7
- Nichol, Jim, 2003, Central Asian New state: political; development and Implications for us interests, pp 39-40.
- Papava, Vladimir (2009)., "The End of the Frozen Cold War? Caucasus Review of International Affairs, Vol. 3, No. 1, Available at: [www. http://cria-online.org](http://cria-online.org)(accessed on 14 Feb. 2011).
- Schultz, Richards(2008)., New Approaches in Security, Translated by Mohammad Ali Motaghinejad, Vol. 1, Tehran: Center for Strategic Studies.

